

برنامه و موقعیت سیاسی ما

توضیح ناشر انگلیسی

در ۴ اوت ۱۹۱۸ فراکسیون سوسیال دمکرات در رایشناک به اعتراضات جنگی رأی موافق داد. با قبول این استدلال که جنگ برای دفاع سرزمین پدری به ضد ارتجاع تزاری بود، و متون مارکس و انگلس را زکسر کردند که "ثابت" کنند که جنگ هدف تزاریسم جنگی برای دفاع از تمدن، و وظیفه مقدس هر بیروتنتر بود. "صلح مدنی" تا پایان جنگ اعلام شده و مبارزه طبقاتی "تعطیل شد". گرچه اقلیت نمایندگان با این اقدامات مخالف بودند، فراکسیون بعنوان یک بلوک رأی داد. تنها در دوم دسامبر بود که کارل لیبکنشت برای اعتراضات بیشتر از رأی دادن امتناع کرد، و پیگار یک نفری اثر را علیه جنگ آغاز کرد.

فورا پس از رأی گیری ۴ اوت، جلسه‌ای در خانه روزا لوکزامبورگ، با شرکت دونکر، ابرلین، مار - چلو سکی، مهربنگ، مایر، و بیک تشکیل شد. این گروه تصمیم گرفت مخالفت آغاز کند، ولی از تشکیل یک حزب مستقل امتناع کرد، و کار درون حزب سوسیال دمکرات را ترحیم داد. روزنامه‌ای - "دی اینترناسی - سهونال" - میبایست انتشار یابد، یک شماره از آن در آوریل ۱۹۱۵ بهیرون آمد. پس از آزادی روزا لوکرا - مهورگ از زندان در فوریه ۱۹۱۶ (جائیکه او محکومیت برای "توهمین" به اغلب حضرت پیش از جنگ را باید میگذاشت)، گروه همچنان جلساتی داشت، نام اسپارتاکوس را برگزید، و کار آژیتاسیون را آغاز کرد.

آژیتاسیون در طول جنگ ادامه داشت؛ ولی جامعه اسپارتاکوس هرگز خیلی قوی نبود. همه آژیتاسیون در کمال خفا باید انجام میداد، و رهبران اغلب بیشتر در زندان بودند. نخستین تلاش ایجاد یک تظاهرات توده‌ای روز [اول ماه] مه ۱۹۱۶ در برلین بود. در ۸ اوت، کارل لیبکنشت بوسط جمعیت قدم گذاشته و فریاد زد "برچیده باد جنگ!" فورا او بازداشت شد، و گرچه تظاهرات عظیمی بر له او بود، نتیجه زیادی از آن حاصل نشد. روزا لوکزامبورگ، بولیان مارچلوسکی، فرانئس مهربنگ، و ارنست مایر و همچنین دیگر رهبران اسپارتاکوس، بیشتر دوران جنگ را در "بازداشت احتیاطی" بودند.

نزدیک پایان سپتامبر ۱۹۱۸ جنگ بزبان آلمان پیچید. اعتراضات کشور را فرا گرفت. بزرگ

ارتشداران لودندورف، استعفا کرد و به هلند گریخت. در ۹ نوامبر يك اجتماع عمومی در برلین بر راه افتاد. صدر اعظم، شاهزاده ماکس از بادن، قدرتش را دوستی به نماینده فراکسیون سوسیال دمکرات، ابرت تقدیم کرد، و با قیصر، که خلع شده بود، گریختند. با شنیدن این، شهیدان، یکی دیگر از رهبران "اکثریت" سوسیال دمکرات بر پله های رایشتاگ در جلوی گروه کوچکی از وکلای پارلمانی اعلام جمهوری کرد. دو ساعت بعد، در مرکز برلین، کارل لیبکنشت جمهوری سوسیالیستی را اعلام کرد.

هیچکس تجزیه ناکهانی دولت را انتظار نداشت. وقایع نوامبر و دسامبر ۱۹۱۸ سیاستمداران راست و چپ را شگفتزده کرد. طبقه کارگر همانند سربازان که در وضع غلبان بودند، بود. شولهای کارگران و سربازان در سراسر کشور به تقلید آگاهانه ای از مدل شوروی تشکیل شد. و تنها قدرت واقعی را پاینده گی میکردند. ولی شوراها در مورد موقعیت خودشان و وظایف مبرمشان روشن نبودند. آنها با عنوان: "قاعده سرعت گروههای سوسیال دمکرات موافق را، که هدفشان نگهداشتن "نظم" بود، تحت کسر آمدند. نیروهای ارتجاع با دفع الوقت کردن شولها، قادر بودند از شوک بیرون آمده و آفساز به سازماندهی فاع از خود شان کنند.

نخستین کنگره شوراها کارگران و سربازان در ۲۱ - ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ در برلین تشکیل شد. اکثریت نمایندگان با سیاست معتدل رهبران سوسیال دمکرات از نوع ابرت [گوینده] من از انقلاب احتمالی مانند طاعون نفرت دارم" موافق بودند. جامعه اسپارتاکوس فقط ۱۰ تا از ۴۸۹ نماینده حاضر را داشت. روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت برای اینکه آنها "نه از کارگران و نه از سربازان" بودند به جلسه راه داده نشده بودند. کنگره تصمیم گرفت که مجلس ملی باید انتخاب شود. انتخابات برای ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ تعیین شد. در همین حال، کنگره تصمیم گرفت فوایش را به قوه صرفا اجرایی در خلال مدت محدود کند.

در خیابانها، وضعی انقلابی وجود داشت. [۰.۰]

فشار اوضاع، جامعه اسپارتاکوس را بجلو راند. از ۳ دسامبر تا ۱ ژانویه يك کفرانس ملی در برلین جلسه فوری تشکیل داد. نمایندگان، که گروهی مخلوط و پستی نمایندگان کل جامعه بودند، عددا جوان و بسیار زیاد تحت تاثیر وقایع روسیه قرار داشتند، و تصمیم مهم گرفتند: (۱) از حزب سوسیال دمکرات ویژه، بیرون آمده و حزبی مستقل، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دهند؛ (۲) در انتخابات برای مجلس ملی شرکت نکنند. [اولی قبول شد ولی دومی با مجادلات روبرو شد] مناظرات علمی انتخابات: قول سوئل - "خیابان والاترین تریبون است که ما بدست آورده ایم" - "گروینسکی" - "دمرد در خیابان بهتر از ۱۰۰۰ رای ارزش دارند". روزا لوکزامبورگ در دفاع از شرکت در انتخابات صحبت کرد. [۰.۰] در پایان خطابه اش، بنا به گزارش تند نویسی، "ابراز احساسات خفگی" ثبت شد. کنگره با ۶۶

به ۲۳ رای، بمخالف شرکت در انتخابات تصمیم گرفت.

پس از بنیانگذاری حزب کمونیست آلمان، وقایع به سرعت اتفاق افتادند - گرچه مدتی نیست که حزب مسئول شناختن بود. در ۱ ژانویه، امیل آیکهون، رئیس پلیس برلین و عضو حزب سوسیال دمکرات ویژه، توسط رژیم موقتی از کار برکنار شد زیرا او "بی نظمی" در خیابانها را پایان نخبندیده است. آیکهون^ن تسلیم را نپذیرفت. تظاهراتی از طرف سوسیال دمکرات ویژه و با حمایت کمونیستها براه افتاد. در ۱۶ ژانویه ساختمان "فوروارتس" اشغال شد، و یک شماره انقلابی روزنامه منتشر شد. اشغال تا ۱۳ ژانویه ادامه یافت تا وقتی که وزیر دفاع سوسیال دمکرات نوسکه، سربازان را برای گرفتن کنترل او ضاع فراخواند. پس از قتل عام در "فوروارتس" روشن بود که انقلاب در این لحظه شکست خورده است.

هفته ها برلین در جو بگیر بگیر بود؛ "اسپارتاکوس" برجسی بود که بر هر عمل خلاقی که در شهر افسارگسیخته اتفاق میافتد میزدند - تکنیکی که همیشه بتوسط طبقات حاکم بکار برده میشد؛ اکنون بتوسط سوسیال دمکراتها هم بکار میرفت. "مجرمین" عده لوکزامبورگ و لیبکشت بودند؛ حتی نامههایی به ادارات [آلمانی] "روته فانه" آمد با درخواست از لیبکشت که "از عه باکره پیروم بگیرد" و غیره. رهبران اسپارتاکوس خروج از شهرها را نپذیرفتند. در شامگاه ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹، آنها بتوسط سربازان حکومتی زندانی شدند. پس از یک بازجویی اولیه در هتل ادن، روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکشت را، گویا برای بردن به زندان، از آنجا دور کردند. در خروج از هتل بطور حد اگانه، سربازان هر دو را بطور وحشیانه ای کتک زده و بقتل رساندند.

برنامه و موقعیت سیاسی ما

رفقا! امروز وظیفه ما بحث و تمویب برنامه می باشد. انجام این وظیفه تنها بخاطر محظورات رسمی نیست که ما در یروز یک حزب مستقل نوین بنیان گذاشته ایم و یک حزب نوین باید یک برنامه رسمی تدوین کند. جنبشهای تاریخی بزرگی طبل تعیین کننده شور و مشورت های امروزی بوده اند. موقع آن فرا رسیده که تمام برنامه سوسیال دموکراتیک سوسیالیستی پرولتاریا بر اساس یک بنیان نوین گذارده شود. رفقا! در انجام این، ما خود را با طرحی که مارکس و انگلس دقیقاً هفتاد سال پیش در "مانیفست کمونیست" ریختند، مرتبط می کنیم. چنانکه می دانید، "مانیفست کمونیست" در باره سوسیالیزم، با تحقق اهدای نهایی سوسیالیزم بنابه وظیفه مهم انقلاب پرولتری، بود. این منظوری بود که مارکس و انگلس در انقلاب ۱۸۴۸ از آن دفاع میکردند؛ و همچنین بود که آنها نیز آنرا بنابه اساسی برای فعالیت بین المللی پرولتری میانگاشتند. پس هر دو مارکس و انگلس، همراه با همه مغزهای رهبری کننده در جنبش پرولتری معتقد بودند که وظیفه مهم کاربرد سوسیالیزم بود. آنها می اندیشیدند هدف آن چه ضروری بود، انجام یک انقلاب سیاسی و تصرف قدرت سیاسی دولت بخاطر ورود فوری سوسیالیزم به عالم گوشت و خون بود. سپس، چنانکه آگاهید، مارکس و انگلس به یک تجدید نظر کامل در این دیدگاه پرداختند. آنها در [نخستین] پیش گفتار مشترکشان در چاپ [مجدد] "مانیفست کمونیست" در ۱۸۷۲، [در باره اثر خود] میگویند:

"تاکید ویرامی روی اقدامات انقلابی قید شده در پایان قسمت دوم نمیشود. امروزه آن بخش، از بسیاری جهات، باید طور دیگری بیان شود. نظر به گامهای عظیم صنایع بزرگ [مدرن] در بیست و پنج سال اخیر و ترقی هماهنگ سازمان حزب طبقه کارگر، نظر به تجربه عملی حاصل شده، نخست در انقلاب فوری، و سپس، باز هم بیشتر، در کون پارسیس آنجا که پرولتاریا برای نخستین بار برای دو ماه قدرت سیاسی را بدست گرفت، این برنامه در برخی جهات کهنه شده است. بخصوص یک چیز را کهنه ثابت کرد، این که "طبقه کارگر نمیتواند بسادگی ماشین حاضر و آماده دولت را بگیرد و برای مقاصد خود بکار اندازد."

جمله بندی واقعی بخشی که گفته شد کهنه شده کدام است؟ به قرار زیر خوانده میشود:

"پرولتاریا سیادت سیاسی خود را بکار میرد تا در جوامع سرمایه داری از یروز و از ی روز بستاند؛ همه وسایل تولید را در دست دولت، یعنی، پرولتاریای متشکل بعنوان طبقه

حاکم، متمرکز کند؛ وکن نیروهای مولد را با سرعت ممکن افزایش دهد.

البته، در آغاز این تنبها می‌واند با دخالت مستبدانه در حق مالکیت و شرائط تولید بی‌روایی اثر گذارد؛ لذا با اصلاحاتی که از بنابر اقتصادی نامکم، و غیر قابل مدافعه نظر می‌رسند، ولی در جریان جنبش، بیرون از خودشان رفته، تعدیهات بیشتری را به نظام اجتماعی کهنه ضروری می‌کنند، و بعنوان وسایل انقلابی کردن کل شیوه تولید اجتناب‌ناپذیرند.

البته اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

مصفا در پیشرفته‌ترین کشورها، بطور عام [مطابق] زمین معداق دارند:

(۱) الغای مالکیت زمین و کاربرد تمام بهره‌های مالکانه برای مصارف عمومی.

(۲) مالیاتهای تصاعدی سنگین.

(۳) الغای حق وراثت.

(۴) مصادره اموال تمام مهاجران و پانفیان.

(۵) تمرکز اعتبار در دست دولت بوسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و انحصار مخصوص.

(۶) تمرکز وسایل ارتباطی و انتقالی در دست دولت.

(۷) افزایش در تعداد کارخانه‌ها و وسایل تولید تحت مالکیت دولت؛ آوردن زمینهای

لمخرب بزیز فلاحه، بهبودی در خاک با بزرگی، بنا به یک برنامه اجتماعی.

(۸) تمهید برابر کار برای همه. تاسیس ارتشهای صنعتی، بخصوص برای کشاورزی.

(۹) وحدت صنایع کشاورزی و تولیدی؛ الغای تدریجی تفاوت بین شهر و ده.

(۱۰) آموزش رایگان برای همه کودکان در ۱۰ سالگی [دولتی]. الغای کار کودکان

در کارخانه بشکل حاضرش. وحدت آموزش با تولید صنعتی، و غیره، و غیره. ۳

چنانکه می‌بینید، با چند تغییر، اینها وظایفی است که امروز در برابر ما قرار دارند: کار سرد و

تحقیق سوسیالیسم. بین زمانیکه برنامه بالا تدوین شد و لحظه حاضر، هفاد سال توسعه سرمایه داری

قرار دارد. و دیالکتیک تاریخ ما را دوباره به تاریخها یک مارکس و انگلس در ۱۸۷۲ بعنوان مغلوب ترک

کرده بودند، رساند. در آنزمان، دلایل خوبی برای این اعتقاد وجود داشت که نظرات قبلشان ظلف بود و

است. در این فاصله توسعه بیشتر سرمایه ما را با اینجا می‌رساند که آنچه در ۱۸۷۲ نادرست بوده، امروز

حقیقی شده و امروز آنچه مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ در برابرش قرار داشتند وظیفه بلا واسطه است. ولی

بین آن نقطه رشد، آن آغاز، و نظرات و وظایف بلا واسطه ما، تمامی توسعه نه فقط سرمایه داری بلکه جنبش

کارگری سوسیالیستی هم قرار دارد، بویژه در آلمان بعنوان سرزمین پیشروی پرولتاریای مدرن. این توسعه

شکل ویژه‌ای دارد .

زمانیکه پس از سرخوردگیهای انقلاب ۱۸۴۸، مارکس و انگلس این دیدگاه را رها کردند کمپرولتاریا می‌تواند بلاواسطه و مستقیم سوسیالیزم را تحقق بخشد، در هر کشور حزب سوسیالیست و سوسیال دموکرات با دیدگاههای گوناگون بوجود آمد . وظیفه مهم این احزاب در همه جا چنین اعلام شد ، خردگانه‌ها^۱ روزمره در زمینه سیاسی و اقتصادی تا بتدریج ارتشهای پرولتاریا را شکل دهند تا آنگاه که توسعه سرمایه به بلوغ رسد ، آماده تحقق سوسیالیزم باشند . این تغییر بنیاد کاملا متفاوتی بود که برنامه سوسیالیستی بر آن استقرار یافت ، و در آلمان این تغییر شکی کاملاً تهییج بخود گرفت . در آلمان برای سوسیال دموکراسی تا در هم ریختن [اوت ۱۹۱۴] " برنامه ارفورت " ^۲ معتبر بود که طی آن با اصطلاح نزد یکدیگر حداقل وظایف نخستین نقشه شمرده میشد . و سوسیالیزم تنها بعنوان ستاره راهنمای در درودست بعنوان هدف غایی قرار داشت . اما خیلی مهتر از آنچه در برنامه نوشته شده طریقی است که آن برنامه در عمل تفسیر میشود . از این نقطه نظر ، باید برای یکی از اسناد تاریخی جنبش کارگری ما اهمیت بسیاری قابل شد و پیشگفتاری استکه فردریک انگلس برای چاپ ۱۸۹۵ محدود " مبارزات طبقاتی در فرانسه " اثر مارکس نوشت . این صرفاً بخاطر زمینه تاریخی نیست که اکنون من این مسئله را دوباره طرح میکنم بلکه موضوع بنیادیت مهم بوده و وظیفه تاریخی ما استکه برنامه مانرا بر بنیانی که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ ریختند ، قرار دهیم . با در نظر گرفتن تغییرات حاصل از تکامل تاریخی ، ما کاملاً روشن و دانسته باید به تجدید نظر عمدی در نظراتی بپردازیم که برای سوسیال دموکراسی آلمان تا سقوط [اوت معتبر شناخته میشود . این تجدید نظر باید امروز بطور رسمی انجام شود .

رفقا ! انگلس در پیشگفتار مشهوری که بر " مبارزات طبقاتی در فرانسه " اثر مارکس در ۱۸۹۵ ، [دروا زده سال] پس از مرگ مارکس نوشت مسئله را چگونه در نظر داشت ؟ او پیش از هر چیز ، با نظاره به گذشته تا سال ۱۸۴۸ ، نشان داد این عقیده که انقلاب سوسیالیستی در آستانه انجام است کهنه شده است و سپس او موضوع را چنین ادامه میدهد :

" تاریخ نشان داده که ما همه که اینگونه می اندیشیدیم اشتباه میکردیم . تاریخ آشکار ساخت که وضع توسعه اقتصادی در قاره هنوز تا آمارکی برای الفای تولید سرمایه‌داری خیلی فاصله داشت . این را بدینسان اثبات کرد که انقلاب اقتصادی که از ۱۸۴۸ تا کنون در سرتاسر قاره رخ داده ، صنعت بزرگ را در فرانسه ، اتریش - مجارستان ، لهستان ، و اخیراً ، روسیه مستقر ساخته و آلمان کشوری صنعتی در صف اول شده است . تمام این تغییرات بر بنیاد سرمایه‌داری ، بنیانی که هنوز در سال ۱۸۴۸ قابلیت بسط عظیمی را داشت ، اتفاق افتاده است ."

پس از جمع بندی تغییراتی که در دوره مذکور رخ داده، انگلس به وظایف مبرم حزب در آلمان می-

پردازد:

"چنانکه مارکس پیش بینی کرد، جنگ ۷۱ - ۱۸۷۰ و شکست کون برای چندی مرکز ثقل جنبش کارگری اروپا را از فرانسه به آلمان آورد. طبیعتاً سالیان دراز باید میگذشت تا فرانسه بتواند از خونریزی به ۱۸۷۱ بحال آید. از سوی دیگر، در آلمان درگرم-خانها که با ورود بیلیونهای فرانسوی ایجاد شده بود، صنعت با سرعت روزافزونی حتی سریعتر و مقاومتر از رشد سوسیال دموکراسی توسعه یافت. رشد بی سابقه و شکست انگیز حزب بهاس فهمی است که کارگران آلمان از خودشان برای استفاده از حق رای عمومی مصوب سال ۱۸۶۶ نشان دادند و این رشد به گواه ارقامی که اهمیتشان را هیچ کس نمیتواند انکار کند، بر تمام جهان آشکار شده است."

و سپس انگلس به شمارش مشهوری پرداخت که نشانگر رشد آرای حزب در هر انتخابات پس از

انتخابات بود، تا ارقام سر به بیلیونها زد و از این ترقی نتیجه زیر را گرفت:

"با بهره گیری پیروزمانده از حق رای انتخاباتی شیوه کاملاً نوینی از مبارزه بوسیله پرولتاریا پدید آمد. و این شیوه نوین توسعه سریعی یافته است. این کشف شده است که دستگاههای دولتی که در آنها تسلط بورژوازی سازماندهی شده امکاناتی ارائه میدهند که بوسیله آنها پرولتاریا میتواند با خود این دستگاههای دولتی بیگانه کند. سو سیال دموکراتها در انتخابات پارلمانهای گوناگون محلی، شوراهای شهرداریها و دادگاههای صنعتی شرکت کرده اند. هرچا که با اشغال آن پرولتاریا میتوانست امکان اظهار نظری بدست آورد، بر سر آن با بورژوازی در افتاد. در نتیجه، بورژوازی و حکومت با آنجا رسیدند که از فعالیتهای قانونی حزب کارگری پیش از فعالیتهای غیرقانونی و از نتایج انتخابات خیلی بیشتر از نتایج شورشیان داشته باشند."

در اینجا انگلس به تفصیل با انتقاد از این اشتباه میپردازد که اصولاً ممکن است در شرایط سرما-

یهداری مدین پرولتاریا بتواند بوسیله انقلاب خیابانی به چیزی دست بیابد. بنظر من از آنجا که ما امروز در مهانه يك انقلاب، يك انقلاب خیابانی با همه تعلقات آن قرار داریم، وقت آن است به بررسی این-نظریه بپردازیم که تا آخرین ساعت راههای منی رسمی سوسیال دموکراسی آلمان ما بوده، نظراتی که مسئول

تجربه مادر، اوت ۱۹۱۴ بود. [احسنت! احسنت!]

باین ترتیب منظورم این نیست که انگلس با این بیانات، شخصاً مسئولیت همه مسیر رشدی دارد که

آلمان از سرگردانیده است. صرفاً میگویم که این فشرده سند کلاسیکی از نظریه های است که در سوسیال

دمکراسی آلمان زنده بود و درستتر بگویم آنرا گشت. رفقا اینجا انگس با همه تخصصی که او همچنین در زمینه دانش نظامی^۱ داشت نشان می‌دهد که دیوانگی محض است باور داشته باشیم که خلق کارگر، در وضع موجود فن نظامی و صنعت، و شهرهای بزرگ امروزی، میتواند انقلابی خیابانی بوجود آورد و پیروز شود. دو نتیجه مهم از این استدلال گرفته میشود. اولاً مبارزه پارلمانتاریستی نقطه مقابل عمل مستقیم پرولتاریا قرار داده شده، و آنهم بخانه تنها وسیله اجزای مبارزه طبقاتی قلمداد شده است. از این انتقاد "فقط پارلمانتاریسم" خالص نتیجه شد. ثانیاً به شکل قابل توجهی تمام ماشین نظامی، یعنی قویترین سازمان دولت طبقاتی، توده پرولتری چپا نده شده در لباس نظامی، پیشاپوستی در برابر تاثیر سوسیالیستی مضمون و غیر قابل دسترسی اعلام شده. و تئیکه پیشگفتار اعلام میکند، با توسعه مدرن ارتشهای عظیم، این گمان جنون است که پرولترها میتوانند بهد سر بازان مسلح به مسلسل و مجهزه همه وسایل فنی جدید پایداری کنند: این اظهار بروشنی مبتنی بر این فرض است که هر کس سر باز است پیشاپیش یکباره بر پای همیشه، حامی طبقه حاکم باقی میماند.

این اشتباهی است که بر اثر تجربه معاصر محکوم است، و اعلام آن از جانب مردیکه در راهس جنبش ما قرار داشت غیر قابل درک است، اگر توجه نشود که این سند تاریخی تحت چه شرایط واقعی بوجود آمده است. بخاطر حفظ شرف دو استاد سترکمان، و بویژه شرف انگس، که مدتها پس از مارکس مرد، و همیشه قهرمان وفادار تئوریهای همکار سترکس بود، باید تاکید کرد چنانچه میدانیم انگس این پیشگفتار را تحت فشار مستقیم فراکسیون پارلمانی آلمان نوشت. * این امر در سالهای رخ داد که در آلمان پس از قانون

بع همین تئیکه در "فرم اجتماعی یا انقلاب" علیه کاربرد پیشگفتار انگس از طرف پرشتاین برای توجیه تئوری رویزیونیستی خود نیز ذکر شده است. معبذا روزا لوکزامبورگ تفصیل کامل دست اندازی و تحریف در اثر انگس را نمیدانست. این انگس نبود که نظرات ظاهرا رویزیونیستی ذکر شده در اینجا را نوشت. رهبران حزب، با استدلال بخاطر اینکه رایشتاگ تصویب قانون جدید آنتی-سوسیالیست را مدافه میکند و دادن زمینهای بآنها برای حمله به سوسیال دمکراسی خطرناک خواهد بود، همه تئیکه هائیکه در پیشگفتار خطی افراطی بنظر میرسیدند، حذف کردند. انگس اعتراض نمود، ولی قبل از اینکه تغییراتی بتواند بدهد، مرد. نسخه اصلی دستنویس، با تغییرات ویراستاری رهبران حزب، پس از جنگ توسط د. ریازانوف، ویراستاً آثار مارکس و انگس، کشف شد. لذا، برای اینکه اینجا فقط نمونه‌ای آمده باشد، پس از آنکه انگس دلاسل استراتژیکی را که مبارزات باریکداری را بنظر عمیقهای کرده بحث میکند (حربه‌های نوین، ساختن خیابانها عریض در نواحی جدید کارگران، وغیره)، تئیکه‌های زمین حذف شده اند: "آها باین معنی است که در آینده جنگ خیابانی دیگر نقشی ایفا نخواهد کرد؟ مشخصاً نه: تنها این معنی را میدهد که از ۱۸۴۸ شرایط

آنتی-سوسیالیستی در سالهای ۱۸۹۰ - درون جنبش کارگری يك جریان قوی افراطی چپ وجود داشت که میخواست رفتای حزبی را از جذب نام به مبارزه پارلمانتاریستی صرف برکنار نگاهدارد. برای اینکه این عناصر افراطی را از نظر تئوری شکست دهند، و آنها را عملاً خنثی کنند، برای اینکه نظرات آنها را در پناه شخصیت استادان سترگ ما، از توجه توده‌ها کنار نگه‌دارند، بپل و رفقا (و این در مورد وضعمان در آن زمان از نظر تئوری و بطور تاکتیکی تمهید بود: وکلای پارلمانی سرنوشت و وظایف حزب را تعیین میکردند) بانگس که در خارج میزیست و بقول و قرار آنها میبایست اطمینان میکرد فشار آوردند که آن پیشگفتار را بنویسد، با این استدلال که این پیشگفتار برای نجات جنبش کارگری آلمان از انحطاط آنارشیمی مطلقاً ضروری است. از آنزمان به بعد، این نظریه برانی بر همه آنچه سوسیال دموکراسی آلمان کرد و با نکرده حاکم بود تا تجربه ۴ اوت ۱۹۱۴ بر سرمان آمد. این بود چگونگی اعلام پارلمانتاریسم محض. انگلس نتایج علمی کاربرد این پیشگفتار و تئوریش را ندید.

مطمئنم هر کسی که آثار مارکس و انگلس را میشناسد و با روح پاک و زنده انقلابی که از تمام تعلیمات و نوشته‌هایشان میدهد آشناسات باید معتقد باشد که انگلس نخستین کسی میباشد که علیه انحرافات که از پارلمانتاریسم محض ناشی شد، علیه فساد و خفت جنبش کارگری که در آلمان قبل از ۴ اوت با گرفت اعتراض میکرد. - زیرا که ۴ اوت ناگهان از آسمان فرو نیامد، بلکه نتیجه منطقی همه آنچه بود که ما روزها و سالها بهایی انجام میدادیم. [احسنت! احسنت!] مطمئنم که انگلس - مارکس اگر زنده بود - نخستین کسی میباشد که با همه قدرت علیه آن اعتراض میکرد، و با دستان نیرومند این اراکه را از فروغلتیدن به هائسلاخ باز پس میکشید. * ولی انگلس در همان سال که پیشگفتار را نوشت، مرد. ما او را در ۱۸۹۵ از دست

بقیه باورقی از صفحه قبل: برای رزمندگان شخصی [غیر نظامی] سختتر شده، برای ارتش بهتر. لذا يك جنگ خیابانی آینده فقط موقعی پیروز میشود که این وضع ناموافق با ملاحظات دیگر خنثی گردد. لذا، جنگ خیابانی در ابتدای انقلاب بزرگ کمتر از توسعه بیشتر جنبش انقلابی اتفاق میافتد، و باید با نیروها بیشتری انجام شود. این نیروها، چنانکه در تمام انقلاب فرانسه، در ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر در پاریس - سپس حمله علمی را به تاکتیکهای پارکادی انفعالی ترجیح میدهند.

* انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت

لندن، ۱ آوریل ۱۸۹۵

بارون گرامی،

کارت پستال رسید. من با کمال تعجب در "فور ورش [به پیش]" امروز تلخیمی از

"دباجه" ام دیدم، که بدون اطلاع قبلی من چاپ شده و همچنان شکی شله شده که من [در آن] بعنوان يك پرستنده قانونیت بهر قیمت جلوه گر می‌شوم. خیلی خوبتر میشود اگر همه آن اکنون در "نویه سابت [فهرست]"

دادیم، و بدبختانه از آن زمان رهبری تئوریک از دست انگلس به دست کائوتسکی افتاد. نتیجه این شد که در هر یکشنبه سالانه حزب هر اعتراضی علیه پارلمانتاریسم همفر از سوی هر گروه کوچک یا بزرگ انجام میدادند که با مبارزه مصرانهای در برابر این سترونی ایستادگی میکردند. منی ای که نتایج خطرناکتر میبایست بر عهده روشن باشد، بعنوان آنارشیزم، آنارشو-سوسیالیسم، یا کمینه آنتی-مارکسیزم شهر زده میشد. مارکسیسم رسمی میبایست ردایی باشد در خدمت تمام حساب سازها، تمام روی برتافتنها از مبارزه طبقاتی انقلابی واقعی، هر اقدام همه راهی که سوسیال دموکراسی آلمان و بطور کلی جنبش کارگری و اتحادیه‌های را به هزینه در چهارچوب و زمینه موجود جامعه سرمایه‌داری محکوم میکرد بدون هر کوشش جدی که آن جامعه را تکان بدهد یا از مسیر خارج سازد.

ولی امروز فقط ما به نقطه‌ای رسیدیم که میتوان گفت که ما باز به مارکس طحق شده‌ایم، که ما زهر پرچم او یعنی میرویم. اگر امروز در برناغان اعلام میکنیم که وظیفه مبرم پرولتاریا - در یک حطه گفته شود - هر این است که از سوسیالیسم یا حقیقت و واقعیت بسازیم، و ریشه و شاخه گابینالیسم را نابود کنیم، بسا گفتار ما بر زمینه‌های موضوع میگیریم که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ ایستاده بودند و در پرنسب هرگز از آن عدول نکردند. اکنون آشکار شده است که چه چیز مارکسیزم واقعی است و چه چیز مارکسیزم بدلی است، آنچه مدتی دراز مارکسیزم رسمی سوسیال دموکراسی آلمان بوده، نیز. [ابراز احساسات] شما از نمایندگان آن مارکسیزم میبینید که کارتان بکجا کشیده است. از نمایندگان کوچک و بزرگ ابرت، داوید، و شرکا، اینها نمایندگان منی ای بودند که برای دهها بعنوان مارکسیزم حقیقی و فسادناپذیر عنوان میشدند. نه، مارکسیزم نمیتواند در این جهت برود، نمیتواند پهلوی به پهلوی سیاست ضد انقلابی مردانی چون شیدمان آگام بردارد. مارکسیزم واقعی علیه آنها که در تعریف آن میکوشیدند نیز مبارزه میکند. آن با نقب زدن در زیر بنیادهای جامعه سرمایه‌داری، چنان خوب کار میکند که امروز بهترین بخش پرولتاریای آلمان زیر درفش‌ها، و درفش طوفانی انقلاب، مارش میروند. و ما نیز بر روی آن آنجا که هنوز ضد انقلاب سلطه بنظر میرسد پیروان و همزمان آینده‌مطل را داریم. . . . بر اثر جنک جهانی، برای طبقات سرمایه‌دار با حفظ سلطه طبقاتی و نیروی سرمایه‌داریشان هیچ گونه راهی برای بیرون آمدن از دشواریهایشان وجود ندارد. و چنین است که ما بحقیقتی رسیدیم که برای نخستین بار توسط مارکس و انگلس در سند عظیم "مانیفست کمونیست" بعنوان

بعیه پاورقی از صفحه قبل: "حدید" بیاید تا این برداشت بی‌آبرو کننده از میان برود. در این مورد من آنچه را در اندیشه‌ام دارم هم به لیبکنشت خواهم داد و هم بکسانیک بوی این فرصت را داده‌اند - هر که میخواهند باشند - که عقیده مرا حتی بدون آنکه يك کلمه در آن باره بخودم ذکر نمود، تعریف کنند. . . . (مارکس - انگلس، برگزیده مکاتبات، انتشارات پرورگر، مسکو، چاپ سوم، ۱۹۷۵ - ترجمه فارسی)

اساس علمی سوسیالیزم گفتند: "سوسیالیزم يك ضرورت تاریخی خواهد شد." و این همان چیز است که به معنای واقعی کلام تحریر می‌کیم.

سوسیالیزم يك ضرورت شده نه صرفاً بخاطر اینکه پرولتاریا دیگر نمیخواهد تحت شرایطی که از طرف طبقه سرمایه‌دار باو تحمیل شده زندگی کند بلکه، بیشتر بخاطر اینکه اگر پرولتاریا و وظایف طبقاتش را انجام ندهد، اگر سوسیالیزم را تحقق نبخشد، همه ما در آستانه سقوط هستیم. [ابراز احساسات طولانی]

رقفا: این نالوده عام برنامه ما است که امروز بطور رسمی تصویب شدیم، و طرح آن را همه در حوضه

"حامه اسپارتاکوس" چه میخواهد؟ "خوانید. برنامه ما تضاد دانسته‌ای با دیدگاه برنامه ارفورت دارد. در تضاد دانسته‌ای است با حدا ساختن مطالبات فوری با اصطلاح حداقل برای مبارزه سیاسی و اقتصادی از هدف سوسیالیستی بطنابه برنامه حداکثر. در تضاد دانسته‌ای با آن ما نتایج هفتاد سال تکامل و بالاتر از همه، نتایج فوری جنگ جهانی را از میان میبریم، باین ترتیب که میگوئیم: برای ما برنامه حداقل و حدا وجود ندارد؛ سوسیالیزم یکی و همان است؛ این حداقلی است که ما امروز باید تحقق بخشیم. [احسن! احسن!]

نگاهی آزمایشی در مرحله نخستین انقلاب که اکنون پایان یافته می‌فکیم.

جنبش در نوامبر آغاز شد. انقلاب و نوامبر با عدم کفایت و ضعف مشخص شدند. این شکست آور نیست. انقلاب در بی چهار سال جنگ، چهارسالیکه در آن پرولتاریای آلمان با تعلیمات سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های آزاد کارگری با بدنامی تحمل ناپذیری تعهدات سوسیالیستی اش را آنچنان نفی میکرد که در هیچ کشور دیگری سابقه نداشت. ما مارکسیستها و سوسیالیستها که اصل رهنمایان پذیرش تکامل تاریخی است، نمیتوانستیم انتظار بداریم که آلمانیکه شهب مولناک و اوت و چهار سال پیر از آن را از سرگذرانیده ناگهان در نوامبر ۱۹۱۸ انقلابی با ثروت همراه با آگاهی طبقاتی و هدف مشخص داشته باشد. آنچه ما در نوامبر تحویل کردیم تا سه چهارم آن سقوط امپریالیزم موجود بود تا پیروزی یک اصل نوین. [احسن! احسن!]

لحظه سقوط امپریالیزم، غول پاکی، که از درون فرو می‌ریزد، آمده بود. دنبال این سقوط جنبشی که پیش پلشویی بود. جنبشی که عملاً از هرگونه برنامه آگاهانه خالی بود. تنها منبم اتحاد. اصل سرسخت و پابرجای این شعار بود: "از شوراهای کارگران و سربازان". این بیان کلیدی به این انقلاب، علیرغم عدم کفایت و ضعف مراحل اولیه اش، فوراً مبر انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی میداد. در برابر آنها بیکه بر پلشویی روس افترا می‌بارانند نباید فزونی کنیم و باید پاسخ بدیم: "کما القهای انقلاب کونی تا آنرا آموختید؟ آیا روسها نبودند که به شما شوراهای کارگران و سربازان را آموختند؟" [ابراز احساسات] آن بیکه‌هایی [گوتوله‌ها] که امروز، بعنوان سران - آنچه بدروغ حکومت سوسیالیستی آلمان مینامند - یکی از وظایف عمده شان میدانند، الحاق به امپریالیستی بریتانیا

را در حله قتالی بر بلشویکها یکی از وظایف عمده شان میدانند، و در عین حال رسماً قدرت خود را بر سر شوراهای کارگران و سربازان پایه میبندند، بدینصورت قبول میکنند که انقلاب روسیه نخستین شمارهارا برای انقلاب آنها آفرید. ما بر اساس وضع موجود میتوانیم با اطمینان پیشبینی کنیم در هر کشوری، پس از آلمان، انقلاب پرولتری بعدی بشکند، نخستین گام تشکیل شوراهای کارگران و سربازان خواهد بود. [زمره تعدیق]

[۰۰۰] در آلمان، وقایع راه مشخص انقلابیهای پیشین را دنبال کردند. خون صدومین شاسی شترامه [خیابان] در ۶ دسامبر، خون ناویان ۲۴ دسامبر! حقیقت را در دسترس توده های وسیع خلق قرار داد. [۰۰۰] من نقل قولی از لسننگ، که همینه علاقه سمبانتیک مرا برمانتیکزد می آورم. او در یکی از آخرین نوشته هایش، بعنوان کتابدار و لغتبول، چنین نوشت:

"نمیدانم آیا فدا کردن شادی و زندگی برای حقیقت میتواند یک وظیفه باشد... ولی اینقدر میدانم، که وظیفه ماست، اگر ما علاقه به آموزش حقیقت داریم با آنرا تماماً بیاموزیم یا اهدا [آنرا بیاموزیم]. آموزش حقیقت با روشنی و صراحت، نه بطور پنهانی، بدون کتمان، طمیع از قدرتش با کمال اعتماد... زیرا خطا هر چه خشن تر باشد راه رسیدن به حقیقت کوتاهتر و مستقیم تر است، حال آنکه یک خطای بسیار ملامت محتمل است. سهولت هر چه بیشتر مناسب تا ابد ما را از حقیقت دور نگهدارد، چنان که ما تمیز اینکه آن یک خطاست را مثلک میبایم... کسیکه میاندیند حقایق را در پس نقاب و نقاشی شده برای بشریت نقل کند، احتمالاً جاکش حقیقت است، ولی هرگز عاشق حقیقت نیست."

رفقا! آقایان هاسه، دیتمان، ۱۵ و غیره آرزو کردند در پس نقاب و اندوده به رنگ انقلاب بیاورند و سوسیالیزم را بکار برند. لذا آنها نشان داده اند که جاکش های ضد انقلابند. امروز ما از این ابهامات آزادیم، و آنچه پیشنهاد شده بود در هیگسهای وحشی و ستر آقایان ابرت و شهیدمان هلنسی شد. [۰۰۰]

حظنا، بی فکران تصویری متفاوت از تسلسل وقایع داشتند. آنها تصور کردند فقط ضرورت است سرنگونی حکومت کهنه، انتخاب یک حکومت سوسیالیستی در راس امور، و سپس افتتاح سوسیالیزم با حکم. یکبار دیگر، آن یک وهم بود. سوسیالیزم نه میخواهد و نه میتواند با حکم ها آفریده شود، و نه با هر حکومتی هر چند سوسیالیستی استقرار مییابد. سوسیالیزم باید بتوسط توده ها، بتوسط هر فرد پرولتر آفریده شود. هر جا که زمینهای سرمایه داری یافته شده، آنجا باید شکسته شود. فقط این است سوسیالیزم، و فقط اینگونه سوسیالیزم میتواند آفریده شود.

شکل خارجی مبارزه برای سوسیالیزم چیست؟ انتخاب است. و برای این است که مرحله اقتصادی

[پس از فاز سیاسی] باید به آستانه پرده دوم انقلاب بیاید. [۰۰۰]

لذا رفقا، ابرت و شیدمان بنقطه‌ای می‌رسند که جنبش ضد انقلابی خود را با آن می‌رساند. آنها قادر نخواهند بود شعله‌های برخاسته مبارزه طبقاتی اقتصادی را خاموش کنند، و نیز بهترین نشانگان هنوز بورژوازی را ارضا نخواهد کرد. آنها یا محو میشوند، و بجایشان از طرف ضد انقلاب بدورگروتر آ یا شاید يك ديكتاتوری ناقابل میلیتاریست تحت هدایت نورگ جمع می‌شود، یا شاید آنها باید در برابر قوای ضد انقلابی دیگر سر فرود آورند.

[۰۰۰] کسی نمیتواند پیش‌بینی کند. برای کمک به فهم زمینه‌ایک ما براساس آن از موسم دیروزمیان ۱۷ دفاع می‌کردیم، بطور معترضه بگذریم؛ بگویم که اعتراض ما به تعدد تاکتیکیایمان تنها به یک شی واحد بود.

[۰۰۰] شما همه خواند باید که گردانهای آلمان در ریگا هم‌اکنون دروش بدو ترانگیسیها به ضد پلشوکیهای، روس‌رزه می‌روند. رفقا، اسنادی در دستم است که ما را به مرور آنچه اکنون در ریگا می‌گذرد قادر می‌سازد. تمام آن از مرکز فرماندهی ارتش هشتم، که با آقای اوگوست وینینگ^{۱۸}، سوسیال دمکرات آلمانی و رهبر ترید یونیون، ساخت و پاخت میکند. به ما همیشه گفته اند که ابرت و شیدمان بدبخت محکومین آنتانت^{۱۹} [کشورهای محور] هستند. ولی از خود آغاز انقلاب هفته‌هاست، که تا کنیک "فوروارتر" چنین بوده که الفا کند سرکوب انقلاب روس خواست جدی آنتانت است. [۰۰۰]

در رابطه با این نکته، در پایان گزارشم برایتان قطعنامه‌ای [۰۰۰] میخوانم. [۰۰۰] کوشیدیم به شما نشان دهیم که انقلاب و نوامبر، بالا تر از هر چیز، يك انقلاب سیاسی بود. حال آنکه ضروری است که گذشته از آن و بطور عمده يك انقلاب اقتصادی باشد. ولی فراتر، جنبش انقلابی محدود به شهرها بود، و تا کنون نواحی روستایی عملاً دست نخورده مانده‌اند. [۰۰۰] بهترین ایده نظام اقتصادی-سوسیالیستی الفای تناد و اختلاف بین شهر و روستاست. [۰۰۰] نخستین کار دشمنان ما آنگاه کسه شعله‌های اعتصابات سوسیالیستی آغاز به سوزاندن پاشنه‌هایشان بکنند بسیم دهقانان، طرفداران متعصب مالکیت خصوصی، خواهد بود. تنها يك راه مانده که ضد این قدرت مخاطره آمیز ضد انقلاب باز است. ما باید مبارزه طبقاتی را بنواحی روستایی بکشانیم؛ ما باید پرولتاریای، بی زمین و دهقانان فقیرتر را ضد دهقانان دارا تر بسیم کنیم. [ابراز احساسات بلند]

[۰۰۰] توده باید به‌بازود چگونه قدرت را با کار برد قدرت بکاربرد. راه دیگری برای آموختن بآنها وجود ندارد. خوشبختانه، روزهایی که تکلیف شده بود پرولتاریا را بطور سوسیالیستی "بیاموزید" سپری شده است. مارکسیستهای مکتب کائوتسکی هنوز به وجود آن روزهای محو شده باور دارند. معنی آموزش توده‌های پرولتری بطور سوسیالیستی بآنها، خطابه و جزوه دادن و اعلامیه پخش کردن بود. نه!

مکتب پرولتاریای سوسیالیستی بهیچیک از اینها احتیاج ندارد . کارگران در مکتب عمل می‌آموزند . [۲ احسنیت !] این است شعار ما : پیش از هر چیز عمل . و عمل باید آن باشد که نورا های کارگران و سربازان رسانشنان را تحقق ببخشند و بیآ آموزند که تنها قدرت‌علنی تمام کشور بشوند . [۰۰۰]

یادداشتها

۱. این متن سخنرانی است که در کنگره بنیانگذاری حزب کومنیست آلمان (حامه اسپارتاکوس)، در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸ کرده شد. متن از Politische Schriften, II فرانکفورت: انتشارات اروپایی (۱۹۶۰)، ص ۲۰۱-۱۷۱. اظهارات شنوندگان از Der Grundungsparteitag der KPD ص ۲۰۱-۱۷۲ آمده است. ترجمه فارسی از متن انگلیسی با مذاافت با متن آلمانی میباشد.
۲. مارکس-انگلس "مانیفست حزب کومنیست" اداره نشریات بزبانهای خارجی. مسکو، ۱۹۵۱، ص ۱۱-۱۰. [با تغییرات جزئی در ترجمه جدید ما].
۳. همانجا، ص ۹۵-۹۳.
۴. "۴ اوت ۱۹۱۴" اشاره به رای دادن در مورد اعتبارات جنگی متوسط وکلای پارلمانی سوسیالدموکرات میبند، علی که نمایان انترناسیونال دوم را عیان کرد. در "حزوه بونیوسر" روزا لوکزامبورگ به اینصورت خیانت به پرئوسیهای سوسیالیستی حمله شدیدی میکند.
۵. "برنامه ارفورت" توسط کائوتسکی (قسمت تئوریک) و برنشتاین (وظایف پراتیک) برای نخستین کنگره قانونی حزب سوسیالدموکرات آلمان (۱۹۰۰) پس از پایان جوانین آنتی-سوسیالیستی در ۱۸۹۱ تهیه شد. جانشین "برنامه گما" بعنوان متنی رسمی سرایت. د. شد. بعنوان الگو برای احزاب دیگر بکار رفت. مطالبات حداقل و حداکثر را مطرح میکند، ولی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا چیزی نمیگوید. رجوع کنید به نقد برنامه ارفورت انگلس.
۶. "خونریزی مه ۱۸۷۱" اشاره به شکست کمون و انتقام خونین بورژوازی از آن میکند.
۷. "معاهده فرانکفورت"، که به جنگ فرانسه-آلمان ۱۸۷۰-۱ پایان داد، فرانسه را مجبور به پرداخت ۵ بیلیون فرانک غرامات کرد. این مبلغ پایه‌ای برای آغاز توسعه صنعتی آلمان شد.
۸. در ۱۸۶۶ بیسمارک حق رای عمومی مردان را به رایشنک [مجلس ملی] آلمان برد، تا آب [پای] را از آسمان [پادشاهی] سوسیالدموکراسی بگیرد. تئودور اوبا شکست روبرو شد. در ۱۸۶۷، بیسل، لیبیکشت و چهار سوسیالدموکرات دیگر انتخاب شدند.
۹. انگلس همیشه به هنر جنگ علاقه داشت، و در جنبش بعنوان "ژنرال" شهرت داشت.
۱۰. کائوتسکی، کارل (۱۹۳۸-۱۸۵۴). عامه‌کننده مارکسیزم در آلمان. "نوبه سایت" [عصر جدید] را در ۱۸۸۳ بنیان گذاشت. بخش تئوریک "برنامه ارفورت" را نوشت. جناح "چپ" حزب را تأسیس از ۱۹۰۵ رهبری کرد، سپس رهبر مرکز شد - گرچه موضعه سیاسی وی تغییر نکرد. مارکسیزم ۱ و بندت با دارونیم مخلوط بود. یکی از تئوریسینهای اصلی انترناسیونال بود. حتی لنین انورپته اورا تا ۱۹۱۴ قبول داشت.

۱۱. ابرت، فهدریش (۱۹۲۵ - ۱۸۷۱). کارگرو رهبر تریه برنیهون. وکیل در ۱۹۱۲. کرسی اجرایی س. پ. را پس از مرگ بیل در ۱۹۱۳ عهده دار شد. با اکثریت س. پ. در طول جنگ باقی ماند. به صدراعظم آتوتق، شاهزاده ماکس از بادن، توصیه کرد که نوسکه را برای رکنی شورش طوابعان در کیل بفرستد. میخواست - لظنتی مانند انگلیس در آلمان باشد. حوادث او را به تشکیل حکومت موقت در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ کشاند. نخستین رئیس جمهور جمهوری وایمار ۲۵ - ۱۹۱۹ شد. به عنوان رئیس جمهور وظیفه خود دانست که نماینده کمی "خلق" و نه حزب را نهد.

- داوید، ادوارد (۱۹۳۰ - ۱۸۶۳). رهبر نیونیست. با والمار روی مسئله کشاورزی در سالهای ۱۸۹۰ کار کرد. هوادار عقاید دولت سوسیالیستی و ندرالیستی والمار در طول زندگیش بود. در طول جنگ هوادار اکثریت و سیاست توسعه طلبی بود و نخستین رئیس جمهور مجلس ملی در ۱۹۱۹. نوسکه، گوستاو (۱۹۲۶ - ۱۸۶۸). مل ساز سابق. انوریته س. پ. در مسایل دفاع ملی و نظامی. در جلسه ۱۹۰۷ انترناسیونال در اشتوتگارت، او علیه قلمناهی لوکزامبورگ - لنین به ضد جنگ براساس ناسیونالیستی استدلال کرد. وزیر دفاع حکومت ابرت - شیدمان شد و انقلاب ژانویه را فرو نشاند. او به عنوان قصاب داورین مشهور بود.

۱۲. شیدمان، فیلیپ (۱۹۳۹ - ۱۸۶۵). جناح راست سوسیال دمکرات. وکیل ۱۸ - ۱۹۰۳ و ۲۳ - ۱۹۲۰. معاین رئیس جمهور رایشناک در ۱۹۱۲، ولی بخاطر عدم قبول به ادای احترام به قیصر ^{مدافع} اخراج شد. سیاست س. پ. در طول جنگ بود، کلمات مشهورش: "ما سوسیال دمکراتها از سرزمین پداری را بخاطر فتح آن دفاع نمیکنیم". در حکومت موقت شاهزاده ماکس از بادن بود. جمهوری را در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ دو ساعت قبل از لیکستن لغتن کرد. در ۲۰ اوت ۱۹۱۹، برای اعتراض به معاهده ورسای، کابینه را ترک گفت.

۱۳. حکومت "سوسیالیستی" ابرت - شیدمان و شرکا، بر پایه شورائشای کارگران و سربازان قرار داشت که در آن نیروهای قدیمی س. پ. هنوز اکثریت بودند.

۱۴. "قتل عام شاسی شتراسه" در نتیجه کیشنی بران کودتایی بود که کمیته اجرایی شوراهای کارگران و سربازان، که توسط ابرت - شیدمان کنترل میشد، بازداشت شدند. این کوشش بر او بود تا با کاپیتان و دور پیگار علیه نیروهای دولتی، تمدادی از اسپارتاسیستها و رهگدان کشته شدند. کارل لیکستن در سخنرانی در ننگره نخست حزب کمونیست آلمان، دولت را به توطئه کودتا به عنوان مستمکنی برای حطه به اسپارتاسیستها متهم کرد.

در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۸، هنگی از طوابعان وظیفه در برلین از اطاعت دستورات سرپیچی کردند و به عنوان کروگان رئیس نظامی س. پ. برلین، اوتو ولزرا گرفتند. ابرت فرمان داد تا گردانهای